

تخیل ادبی کهن‌الگوی آتش در داستان سیاوش از منظر گاستون باشلار

سوسن پورشهرام*

دریافت مقاله:

۹۲/۱۰/۹

پذیرش:

۹۳/۲/۶

چکیده

آتش در زمان گذشته نقش مهمی در زندگی اقوام هند و اروپایی داشت؛ در زمان زرتشت، نمود طهارت و پاکی دانسته شد. این عنصر در مزدیسنا نماد زندگی است. قدرت و نیرومندی، درخشندگی و فسادناپذیری، پاکی و پاک‌کنندگی، از دیگر عواملی است که توجه بشر را به آتش جلب کرد. گاستون باشلار (۱۸۸۴-۱۹۶۲ م.) معرفت‌شناس، فیلسوف، منتقد ادبی و از ساختارگرایان آغازین فرانسوی است. او در عین حال که به جهان مادی و مسائل روز می‌اندیشید، به دنیای شعر و شاعری و خیال‌پردازی شاعرانه نیز می‌پرداخت. تأکید باشلار بر تحلیل‌های مربوط به تخیل آتش، یادآور دیدگاه‌های کارل گوستاو یونگ است. در باور وی آتش، عنصری است که می‌تواند به روشی دوگانه اعتبار یابد که ضد یکدیگرند؛ هم مظهر خیر است و هم نمود شر، در بهشت می‌درخشد و در دوزخ می‌سوزد، هم راحت است و هم عذاب. باشلار معتقد است که هر شاعری به یکی از عناصر چهارگانه توجه دارد و برای بازشناسی شاعران اصیل، باید به میزان نزدیکی و دوری ایشان از این عناصر توجه کرد. در حقیقت، هدف نقد ادبی گاستون باشلار، تربیت خواننده برای بهتر خواندن اثر و یافتن هم‌گرایی‌های علم و روان‌شناسی و تخیل در ادبیات است. این مقاله می‌کوشد با نگاهی به عنصر آتش در داستان سیاوش، به تفسیر و تبیین پنداره‌های آغازین تخیل انسان از نگاه فردوسی بپردازد.

کلیدواژه‌ها: کهن‌الگو، گاستون باشلار، آتش، سیاوش.

مقدمه

ایرانیان باستان عناصر چهارگانه (آب، باد، خاک و آتش) را بسیار گرامی و مقدس و ارزشمند می‌شمردند و آنها را به وجودآورنده هستی و گرداننده جهان می‌پنداشتند؛ تا آنجا که مذهب بیشتر اقوام کهن ایرانی نیز همین عناصر طبیعت بوده است. در میان خدایان؛ الهه آب، آتش، خورشید و آسمان از اهمیت بیشتری برخوردار بودند و در بین عناصر، آتش^(۱) برترین عنصر به شمار می‌آمد. در حقیقت این عنصر، مرز میان زمین و آسمان بود. آن‌چنان پاک، آسمانی و باارزش که همچون پیکی میان انسان و ایزدان، شایسته احترام بود.

در آیین مزدیسنا چنین آمده است که زرتشت، نگاه‌دارنده و پاس‌دارنده آتش جاودانی است. در باور زرتشتیان نیز آتش، نمود فروغ ایزدی و پسر اهورامزداست. آتش «به دلیل پاکی و پاک‌کنندگی، درخشندگی، نیرومندی و فسادناپذیری در نظر زرتشتیان، کامل‌ترین نشان خداوندی است.» (دادور، ۱۳۸۵: ۱۲۰) در گزیده‌های زادسپرم درباره آتش آمده: «اورمزد آتش را در سه‌هزار سال اول و به همراه سایر پیش‌نمونه‌ها در عالم مینوی آفرید و در سه‌هزار سال دوم که عالم مادی است آن را در تمامی پیش‌نمونه‌های آفرینشی پراکنده ساخت.» (گزیده‌های زادسپرم، ۱۳۶۶: ۲۶) در یونان باستان پرومته آتش را از زئوس می‌رباید و به انسان ارزانی می‌دارد. اما شاید شعله آتش آن‌گونه که در کیهان‌شناسی ژاپنی آمده است از وصلت ایزانامی و ایزانامی، زاده شده باشد؛ یعنی زمین مادر، آتش را پدید آورده و خود، جان باخته یا از نیرو (انرژی) خدایان هندو تولد یافته است. بدین وجه که خدایان، نیروی خویش را در صورت آتش گرد آورده‌اند و چنین الهه شاکتی

را آفریده‌اند. (پیر بایار، ۱۳۷۶: ۱۷۴ و ۱۷۶) در ایران براساس برخی اسطوره‌ها و همچنین شاهنامه فردوسی، نخستین آتش در زمان هوشنگ به دست می‌آید و این همان آتش نهفته در پدیده‌های طبیعی است.

نشد مار کشته ولیکن ز راز

ازین طبع سنگ آتش آمد فراز

(فردوسی، ۱۳۹۲: ج ۱، ب ۳۴)

هوشنگ پس از دست‌یافتن به آتش، دستور

می‌دهد که آن را نیایش کنند:

بگفتا فروغی ست این ایزدی

پرستید باید اگر بخردی

(همان: ۱۹/۱)

بدین‌گونه، فردوسی رسم پرستش آتش را به هوشنگ نسبت می‌دهد. پس از آن، تا حدی آتش در همه‌جا حکم میانجی را داشت و بیشتر، آتشکده جایگاه نیایش؛ و آتش واسطه انسان و خدا بود که رازها پیش آن گشوده می‌شد، سوگندها خورده می‌شد و پرستاران آن، رسمی خاص داشتند و گروهی ویژه، نگهداری آتش را بر عهده می‌گرفتند (واحددوست، ۱۳۷۹: ۳۶۶). البته برخی دیگر از روایت‌های ایرانی، پیدایی آتش را به گیاهان و رویدنی‌ها نسبت می‌دهند. چون آتش از سایش دو تکه چوب به یکدیگر ایجاد می‌شد، مردم این‌گونه پنداشتند که منشأ آتش، چوب درختان است؛ اما افلوپین در رسالات نه‌گانه، تاسوعات^۱ توضیح می‌دهد که «باید آتش از قبل در عالم وجود داشته باشد تا از مالش پدید آید؛ باید اجسامی که به هم می‌ساییم، حاوی آتش باشند؛ زیرا ماده به خودی خود، دارای چنین قدرتی نیست» (پیر بایار، ۱۳۷۶: ۱۷۴-۱۷۵)؛ بنابراین عنصر ظریف و غیرمادی آتش در تمامی اشیا نهفته است و به

ادبیات ایران نیز سرشار از تابناکی و روشنی این آتش پاینده و جاودانی است و دلایل لازم و کافی دربارهٔ افسانه‌های مربوط به تسخیر آتش در روانکاوی افسانه‌ها و اسطوره‌ها بیان شده است؛ اما بررسی دقیق و روشن مبنای کشفیات بشر پیش از تاریخ، گرچه تحقیقات یونگ بر آن نوری درخشان و تابناک افکنده است؛ به شیوه‌ای باورپذیر، بررسی نشده است. گفتنی است، دربارهٔ عنصر آتش در داستان سیاوش مقاله‌های فراوانی نوشته شده است؛ اما درباره کارکرد عنصر آتش از منظر منتقدی چون باشلار پژوهشی انجام نشده است. باشلار تصویر شاعرانه را منشأ و سرآغاز همه چیز می‌داند و می‌کوشد تا از متن به مؤلف برسد؛ تا آنجا که به نظر این منتقد ادبی، برای مطالعه اثر هنری لزومی ندارد زندگی یک شاعر و هنرمند را بررسی کنیم. درحقیقت، اگر منتقد بخواهد معنای واقعی اجزای اثر را برای مخاطب آشکار کند؛ بهترین روش، پیگیری و جست‌وجوی عناصر اربعه است که هنرمند در زمان خلق اثر خود بدان می‌اندیشیده است. چراکه وی بر این باور است که برای عمیق اندیشیدن باید با عنصر اندیشید.

بحث و مبانی نظری تحقیق

۱. گاستون باشلار

گاستون باشلار^۱ (۱۸۸۴-۱۹۶۲م) فیزیک‌دان، معرفت‌شناس و صاحب‌نظر در فلسفه علم و منتقد ادبی نامدار و صاحب سبکی بود که شیوه و راه و رسمی نو در تفکر و نقد ادبی ایجاد کرد. او که از ساختارگرایان آغازین فرانسوی است، به تحلیل شکل‌های تخیل، مانند تصاویر مربوط

آنها جان می‌بخشد. در حقیقت آتش، خودِ زندگی است. (همان: ۱۷۴) گوهر زندگی همهٔ موجودات زنده و جاندار، آتشی است که هرگز نمی‌میرد و نمود دوام و بقای جان است.

در اوستا، یسنای ۱۷، بند ۱۱، از پنج نوع آتش نام برده شده و به هریک جداگانه درود فرستاده شده است:

(الف) **برزی سونگ (بلند سوت یا بزرگ سود):** آتش معمولی که به آتش سرخ و سوزان یا آتش بهرام معروف است.

(ب) **وهو فریان (آتش درونی):** آتشی که در وجود و تن آدمی است و آتش درون نامیده می‌شود.

(ج) **اوروازیشت (آتش مستور در رویدنی‌ها):** آتشی که در رویدنی‌ها و درختان و گیاهان وجود دارد و مولد حیات جانداران است.

(د) **وازیشت (آتش برق):** آتشی که در ابرها نهفته است و به صورت آذرخش یا برق از دل ابرها بیرون می‌جهد.

(ه) **اسپنیشت (آتش فروزان در خانهٔ سرود و ستایش - آتش افزونی):** آتش ایزدی است که در عرش جاویدان و در برابر اهورامزدا قرار دارد (پورداد، ۲۵۳۶ (۱۳۵۶): ۵۱۱؛ کزازی، ۱۳۷۰: ۱۴۰-۱۳۸).

در کتاب‌های آسمانی نیز، پروردگار یکتا فروغ بی‌پایان، نورالانوار و نور هستی‌بخش جهانیان خوانده شده است. در باور زرتشتیان، آتش ایزدی از طرف اهورامزدا تنها به پیامبران و پهلوانان و صاحبان کی بخشیده می‌شد. براساس قرآن کریم (طه: ۹) نیز خداوند به وسیلهٔ آتش بر موسی تجلی کرد. موسی باور داشت آتش، نشان خدا در زمین است که وجود انسان را با الهام و عاطفهٔ عشق پاک می‌سوزاند (پیر بایار، ۱۳۷۶: ۱۷۵ و ۱۷۷)؛ پس در محراب/ قربانگاه آتش می‌افروزد.

1. Gaston Bachelard

به ماده، حرکت، رؤیا و نیز تصاویر تداعی شده عناصر چهارگانه آب، باد، خاک و آتش پرداخت. تأکید باشلار در تحلیل‌های مربوط به تخیل بر عناصر چهارگانه یادآور دیدگاه‌های کارل گوستاو یونگ است.

او یقین دارد، عناصر معدودی به خیال‌پردازی آدمی بال و پر می‌دهد. بنابراین به جست‌وجوی مضمون‌ها و تصویرهای اصلی ادبیات و بازنمودن پیوند استوار آنها با ناخودآگاه جمعی پرداخت. تخیل در نظر او، بازتاب انفعالی جهان مشهود نیست؛ بلکه نیروی خلاق است که امکان دارد چارچوب مرجع برای تفسیر داده‌ها را فراهم آورد. مفهوم «فوق عقل‌گرایی» در نظر وی، همین ترکیب عقل و تخیل و مشاهده است. باشلار می‌کوشد تا تصویرهای شاعران و نویسندگان را بررسی کرده و بر مبنای آن دنیای جدیدی را کشف کند. این تصویر یا خیال شاعرانه دعوت به سفر است. دعوت برای سفر به دنیایی که منتقد می‌تواند با دنبال کردن شیوه شکل‌گیری تخیل و رؤیاپردازی هنرمند، به آن قدم بگذارد. به بیانی دیگر، سبک باشلار در بیان اندیشه، همچون شیوه حافظ در ارائه هدف و مقصود است. کاربرد تصویر، اندیشه حافظ را بیان می‌کند و این اندیشه به‌طور دقیق، متناسب با تصویرها و توصیف‌هاست. در حقیقت، اندیشه همان تصویر خیال است و تصویر خیال، همان اندیشه. باشلار مطمئن است که مواد و عناصری که ذات هستی‌بخش تخیل مادی‌اند، همواره به دو صورت تصویر می‌شوند؛ و ماده‌ای که به یاری تخیل، حیاتی دوگانه نیافته است، از لحاظ روانی عهده‌دار نقشی نخواهد بود

و همزاد خویش را در شعر نخواهد یافت. عنصر مادی برای اینکه بتواند همه روح را تسخیر کند باید احساسات دوگانه‌ای را در ما برانگیزد؛ یعنی در عین حال، مضمون سپیدی و سیاهی باشد؛ ما را به خود بخواند یا از خود براند. بنابراین برای یافتن تصاویر اولیه و اصولی جهان، باید مبنای دوگانگی مربوط به هر تصویر را یافت تا در نهایت، راستی و کژی، سپیدی و سیاهی، با هم یکی شوند و به هم بپیوندند. (باشلار، ۱۳۶۴: ۱۶-۵؛ همو، ۱۳۷۷: ۵؛ همو، ۱۳۸۳: ۲۹۰-۲۸۰؛ لچت، ۱۳۷۷: ۲۹-۲۴)

۲. عنصر آتش و خیال‌پردازی

آتش جزو نخستین پدیده‌هایی است که انسان پیش از تاریخ به آن اندیشیده و برای شناختنش تلاش کرده و حتی به تصویرپردازی این عنصر پرداخته است. خیال‌پردازی درباره آتش، دوگانه است؛ هم شامل باورهای قلبی و هم در بردارنده دانشی واقعی و عینی است. البته همه عناصر دیگر نیز، همین تصویر دوگانه را برای ما تداعی می‌کنند؛ اما از میان همه عناصر، آتش تنها پدیده‌ای است که آشکارا جامع اضداد و گردآورنده خیر و شر^(۲) است؛ هم در بهشت می‌درخشد و هم در دوزخ می‌سوزد. از این‌رو، آتش، یکی از اصول توجیه و تبیین عالم است؛ چون هم در درون انسان و موجودات وجود دارد و هم در طبیعت و در جهان خارج. این گونه خیال‌پردازی درباره آتش، بیان‌کننده هنجاری^(۳) است که در آن امید به زندگی و ترس از مرگ، به هم آمیخته‌اند. آنچه فانی است در شعله‌های آتش می‌سوزد؛ اما این نابودی

برابر نیروهای اهریمنی و تصویری از تلاش بشر برای پاک‌بودن و پاک‌ماندن است. سیاوش، کسی است که تا زمان مرگ، در هاله‌ای از قداست و پاکی باقی می‌ماند. همچنین، تنها قهرمان شاهنامه است که همراهی و همدردی مخاطب را تا انتهای داستان برمی‌انگیزد. (رضایی، ۱۳۷۸: ۲۶۴؛ رحیمی، ۱۳۷۱: ۲۰) فردوسی داستان سیاوش را با تمهید و مقدمه‌چینی کوتاهی آغاز می‌کند:

کنون ای سخن‌گوی بیدار مغز
یکی داستانی بی‌آرای نغز...
زگفتار دهقان کنون داستان
تو برخوان و برگوی با راستان...
نگر تا چه کاری همان بدروی
سخن هرچه گویی همان بشنوی
درشتی ز کس نشود نرم گوی
به جز نیکویی در زمانه مجوی

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱-۳/۳)

سپس ماجرای اصلی این داستان، با توصیف مناظر زیبای شکار و دل‌باختن پهلوانان ایرانی به زنی زیبارو آغاز می‌شود. طوس و گیو و گودرز به همراه دیگر نام‌آوران به شکار می‌روند. پس از طی مسافتی به نخجیرگاه سرسبز و خرمی می‌رسند. در حال گشت‌وگذار در مرغزار، دختری زیبا و جوان، نظر آنها را به خود جلب می‌کند. پهلوانان آن دختر را نزد کاووس شاه می‌برند. کاووس شاه، عاشق زیبایی دختر شده و او را به شبستان خویش می‌فرستد. کیکاووس پس از مدتی از آن زن جوان، صاحب فرزندی می‌شود.

بیانگر اندیشه جاودانگی و بقاست؛ زیرا مرگ تام و تمام، مرگی است که هیچ نشانه و اثری از خود به جا نمی‌نهد. باشلار توضیح می‌دهد که با درک چنین هنجارهایی، برخی از آثار شعری را می‌توان بهتر و به صورتی جامع‌تر و کامل‌تر درک کرد. بدین‌گونه، وحدت هر اثر شعری، بازتابی از وجود این هنجارهاست و بدون چنین عاملی، اثر که از ریشه‌هایش جدا شده، دیگر با ناخودآگاه جمعی ارتباط ندارد؛ پس سرد و ساختگی و دروغین به نظر می‌رسد. از این‌رو، افسانه‌های بسیار پدید آمدند که در همه آنها، اصلی واحد است و آن اینکه آتش، موجب تطهیر و تزکیه است. آتش می‌تواند وجود خارجی را نیز بسوزاند تا ذات، تصفیه شود. در حقیقت، این عنصر، پاک‌کننده وجود انسان و طبیعت از پلیدی و ناپاکی است. (باشلار، ۱۳۶۴: ۹۰ و ۲۶-۲۵؛ پیر بایار، ۱۳۷۶: ۳۹-۴۰)

۳. آزمون آتش و سیاوش

سیاوش^(۴) سومین شاهزاده نامدار از سلسله کیانیان و یکی از شخصیت‌های مقبول و محوری شاهنامه است. او در تمامی دوران زندگی خود، شاهزاده‌ای پایبند به اصول جوانمردی و پهلوانی، درست‌پیمان و باسرف، به دور از هرگونه لغزش و اشتباه و درعین‌حال، دلیری فرزانه و دل‌آگاه است. رعایت نام و ننگ در نظر این شاهزاده نیک‌نام، آن‌چنان مهم است که در آتش‌رفتن و جان‌باختن و تن به کشتن سپردن در نزد او چندان ارزشی ندارد. به بیان دیگر، سیاوش نمودی از مظلومیت انسان در

جهاندار نامش سیاوخش کرد
 برو چرخ گردنده را بخش کرد
 (همان: ۷۰)

جهاندار سودابه را پیش خواند
 همی با سیاوش بگفتن نشانند
 سرانجام گفت ایمن ازهر دوان
 نگرده مرا دل نه روشن روان
 مگر کاتش تیز پیدا کند
 گنه کرده را زود رسوا کند
 چنین پاسخ آورد سودابه پیش
 که من راست گویم به گفتار خویش
 سیاوش را کرد باید درست
 که این بد بکرد و تباهی بجست

(همان: ۴۶۷-۴۶۴ و ۴۶۹)

به این ترتیب، پادشاه ایران زمین با توجه به
 رسم و آیینی کهن که آفریدگار و خالق جهان بر
 بی گناهان آسیب و گزند نمی‌رساند، فرزند خود
 را به آزمونی بزرگ فرامی‌خواند:

به دستور فرمود تا ساربان
 هیون آرد از دشت صد کاروان
 هیونان به هیزم کشیدن شدند
 همه شهر ایران به دیدن شدند
 به صد کاروان اشتر سرخ‌موی
 همی هیزم آورد پرخاش جوی
 نهادند هیزم دو کوه بلند
 شمارش گذر کرد بر چون و چند

(همان: ۴۸۱-۴۷۸)

سیاوش برای اثبات بی‌گناهی خود و رهایی
 از اتهام، آماده‌گذر از آتش می‌شود. او حتی
 تسلی‌بخش نگرانی‌های پدر نیز می‌شود که اگر
 کوهی از آتش باشد، عبور از آن برایش ساده و
 آسان خواهد بود و با دلی پُر امید به سوی آتش
 می‌رود و در برابر چشمان اندوه‌بار پدر به وی
 اطمینان می‌دهد که:

شاه ایران زمین، پرورش این کودک را به
 رستم می‌سپارد و رستم نیز، سیاوش را به
 سیستان برده و تمامی امور رزم و بزم را به او
 می‌آموزد. سیاوش پس از سال‌ها دوری از پدر،
 سرانجام نزد وی بازمی‌گردد.

چنین گفت با رستم سرفراز
 که آمد به دیدار شاهم نیاز

(همان: ۸۶)

پس از بازگشت، سودابه، همسر کیکاووس،
 شیفته سیاوش می‌شود و او را به نزد خود
 می‌خواند. سیاوش که وفادار به پیمان فرزند
 است، این درخواست را نمی‌پذیرد. اما همسر
 کیکاووس می‌کوشد به هر شیوه‌ای، به هوس و
 میل نفسانی خویش دست یابد. در حقیقت،
 سودابه سودازده‌جان و تن است. سراپا شور و
 شورش است. او شاه‌بانوی سوداهاست. تلاشی
 که او برای رسیدن به امیال خویش می‌کند،
 بسیار قدرتمندانه است و این میل جلدی و
 نیرومند، تنها انگیزه سیاوش را پررنگ‌تر و
 جذاب‌تر جلوه‌گر می‌سازد. به هر روی، سودابه
 با تلاش بسیار خود، در پیشبرد اهدافش بی‌نتیجه
 می‌ماند و هر بار بی‌گناهی سیاوش آشکارتر
 می‌شود؛ پس می‌کوشد تا سیاوش را به آزمون
 آتش^(۵) (وَر) بسپارد.

بدو گفت شاه ای دلیر جوان
که پاکیزه تخمی و روشن روان
چنانی که از مادر پارسا
بزاید شود در جهان پادشا

(همان: ۵۲۴-۵۲۵)

باشلار می گوید؛ آتش و گرما وسیله‌ای برای
تبیین و توجیه بسیاری از مسائل و مشکلات
بشر هستند. زیرا آنها یادآور خاطرات فناپذیر و
تجربه‌های شخصی ساده و سرانجام‌بخش انسان
به‌شمار می‌آیند. درحقیقت، اگر زندگی، نمود
امری است که به کندی تغییر می‌یابد؛ و تبیین،
هرچه به سرعت تغییر می‌پذیرد، به‌وسیله آتش
میسر می‌شود. آتش مافوق جاندار (به‌نهایت
درجه، زنده) است. این عنصر، هم شخصی و
خودی و درونی است و هم عام و شامل و کلی.
پس یکی از اصول و مبادی تبیین عالم و پدیده
ممتازی است که می‌تواند همه امور را تشریح
کند. (باشلار، ۱۳۶۴: ۶۷)

به عبارت دیگر، یکی از دلایل مهم آزمون
آتش را باید در طبیعت دوگانه «ویرانگری و
تطهیرکنندگی» آن جست؛ زیرا در این آزمون
مینوی، آتش، کسانی را که در بند گناه و ناپاکی
هستند، می‌سوزاند و رسوا می‌کند و راستی و
درستی نیکان و پاکان را به اثبات می‌رساند.
سیاوش نیز برای آنکه بی‌گناهی خود را آشکار
سازد، می‌باید که از آتش بگذرد. البته فردوسی
یقین دارد آفریننده گیتی، شاهزاده سیاوش را از
فرّ خویش آفریده است:

مرا آفریننده از فرّ خویش
چنان آفرید ای نگارین

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۲۹۷/۳)

ز فر سیاوش فرو ماندند
به دادار بر آفرین خواندند

(همان: ۱۱۸)

سر پر زشر مو بهایی مراست
اگر بی‌گناهم رهایی مراست
ور ایدونک زین کار هستم گناه
جهان آفرینم ندارد نگاه
به نیروی یزدان نیکی دهش
کزین کوه آتش نیابم تپش

(همان: ۵۰۰-۵۰۲)

سیاوش، لباسی سپید که نمودی از پاکی و
بی‌آلایشی است، بر تن می‌کند. زیرا آزمون آتش،
برای اثبات پاکی باطن و درون فرد انجام می‌گیرد.
پس باید ظاهر و بیرون پاک‌شونده نیز پاک باشد.
او همچنین، اسب تیزیای سیاهی را که بیانگر
بخت تیره و سیاه وی است، برمی‌گزیند:

هشیوار با جام‌های سپید
لبی پر ز خنده دلی پر امید
یکی تازی برنشسته سیاه
همی خاک نعلش برآمد به

(همان: ۴۹۵-۴۹۶)

سیاوش همراه با اسب خود به‌سوی آتش
می‌تازد و در میان شعله‌های سوزان آن ناپدید
می‌شود. زمان سخت و دشواری که همگان در
حزن و اندوهی بسیار گرفتار می‌شوند. اما پس از
مدتی، سیاوش بدون هیچ آسیب و گزندی از
آتش بیرون می‌آید:

زهر سوزبانه همی برکشید
کسی خود و اسب سیاوش ندید
یکی دشت با دیدگان پر زخون
که تا او کی آید ز آتش برون
چو او را بدیدند برخاست غو
که آمد ز آتش برون شاه نو

(همان: ۵۰۸-۵۱۰)

درحقیقت، او با چنین آزمونی سخت و
دشوار، بی‌گناهی و پاک‌دامنی خود را ثابت
می‌کند.

براساس بینش اساطیری؛ نور، آتش، روشنایی همگی نمودی از وجود اهورامزداست. از همین رو، سیاوش به راحتی دل به آتش می زند و برای اثبات راستی و درستی، پذیرای چنین آزمونی می گردد.

سیاوش چنین گفت کای شهریار
که دوزخ مرا زین سخن گشت خوار
اگر کوه آتش بود بسپر
ازین تنگ خوارست اگر بگذرم...

(همان: ۴۷۱-۴۷۲)

آتش اگرچه نابودکننده و ویرانگر است؛ به ارواح پاک و جانهای شایسته نه تنها آزاری نمی رساند؛ بلکه پاکی و کمال آنها را نیز اثبات می کند. آتش، نابودکننده پلیدی و ناپاکی است و هر چیزی را که با آن همراه شود به شکل خود درمی آورد. به همین دلیل در هنگام آزمون آتش، چون در وجود پاکان نشانی از ناپاکی نیست، آسیبی نمی بینند. در حقیقت آتشی که سیاوش به راحتی از آن عبور می کند، نشانی از حق و حقیقت است. سیاوش که دل در گرو راستی و درستی دارد به سمت آتش عشق و محبت ایزد می رود و همچون خلیل از این عشق، سربلند و پیروز بیرون می آید.

عرفا چنین می پندارند که «هرگاه که تو خود را پاک کنی، نور خود می آید. حاجت نیاید که گویی نور از کجا حاصل کنم و چگونه حاصل شود. هر آینه آدمی بی یکی از این دو نباشد نور یا نار، چون نار رفت معین شود نور.» (خطیبی بلخی، ۱۳۴۲: ۲۴۳/۱)

بدین گونه، هدف باشلار، یافتن ریشه های عینی و تصویرهای شاعرانه و استعاره های اخلاقی و پی بردن به اصل این اعتقاد است که آتش، زداینده ناپاکی هاست. پس، یکی از مهم ترین دلایل اینکه، آتش زداینده بوهاست و

گندزدایی دلیلی مستند بر طهارت و پاک کنندگی شیء است. دوم اینکه، این عنصر به دلیل نابودکنندگی آلودگی ها و ناپاکی ها، از مطهرات به شمار می رود. آتش، پاک کننده زمین شخم زده نیز هست. چون با سوزاندن علف های هرزه، موجب باروری زمین می شود (باشلار، ۱۳۶۴:

۳۱-۳۲). البته آتش، پاک کننده ماده و جوهره روان نیز هست. در حقیقت اگر این عنصر، چنین ویژگی را نمی داشت، هیچ گاه نمی توانست رابطی بین دنیای خاکی انسان و قلمروی روحانی اهورا باشد. از این رو، زرتشتیان درباره سرنوشت بشر، بر این باورند که جهنم و آتش سوزان آن، مکانی برای انسان های ناپاک و گناهکار به دلیل زدودن ناپاکی هاست. در این دیدگاه، جهنم بعد از فرایند پاک سازی روح های آلوده، جای خود را به سرزمین گسترده اهورا می دهد. بنابراین آتش نمادین، با تمایل به جاودانگی، همیشه منطق پاک سازی شرّ توسط خیر را به نمایش می گذارد. آتش احیاکننده که با عمل و تقدس، درستی حرکت متعالی روح به مقصد نهایی خویش را رقم می زند، در سرنوشت انسان، تأثیرگذار است؛ که همان همزیستی جسمانی با اهوراست (اسفندی، ۱۳۸۶:

۱۵-۱۶). در قرآن کریم نیز از ورود تمامی انسان ها به آتش جهنم چنین یاد شده: «وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا»؛ «و همه شما (بدون استثنا) وارد جهنم می شوید؛ این امری است حتمی و قطعی بر پروردگارت! سپس آنها را که تقوا پیشه کردند از آن رهایی می بخشیم؛ و ظالمان را، در حالی که (از ضعف و ذلت) به زانو درآمده اند، در آن رها می سازیم.» (مریم: ۷۲-۷۱)

در حقیقت، عشق و مرگ و آتش در لحظه

هست و چون گلستانی است برای راستان. شخصیت اصلی داستان یا من شاعر، نمود راستی، درستی و حقیقت است؛ و آتش، نابودکننده پلیدی و ناپاکی است و هر چیزی را که با آن همراه شود، به شکل خود درمی آورد و چون در بوطیقای تخیلی شاعر اثری از ناپاکی نیست، آتش به او گزند نمی رساند و بی شک او را به سرمنزل مقصود که همانا جاودانگی است، می رساند. طبق روایت فردوسی؛ آتش، سبب «تولد دوباره» شخصیت اصلی داستان می شود. فردوسی با بیان کهن الگوی «تولد دوباره» تصویری از جنبه جاودانگی آتش ارائه می دهد. شاعر که سودای جاودانگی را در سر دارد، یقین دارد که:

اگر زندگانی بود دیرباز
برین دین خرم بمانم دراز
یکی میوه داری بماند زمن
همی نو شود بر سر انجمن

(فردوسی، ۱۳۹۲: ۱۱/۳-۱۰)

در واقع فردوسی با بیان این داستان، گویی آینده خود را به تصویر می کشد و در ضمیر ناخودآگاه خود روزی را فریاد می آورد که شعر او نامش را در ذهن و اندیشه ملتی جاودان خواهد کرد. او می اندیشد شاید به آتش حرمان و عزلت گرفتار آید؛ اما بی شک در نهایت سربلند از این آزمون، گوهر اندیشه خود را عرضه می کند.

پی نوشت ها:

۱. واژه آتش در اوستا، آتر (Atar) و در پهلوی آتور و در پارسی آذر، آدر و در لهجه های مختلف آدیش، آتیش و تش آمده است. ریشه این کلمه در سنسکریت

عبور از آتش، یکی می شوند. آنچه گذرا و سپنجی است با قربان کردن خود در قربانگاه، مظهر و نمونه جاودانگی و نامیرایی می شود. مرگ کامل و تمام بی آنکه هیچ نشانی از خود به جا بگذارد، ضامن رهسپار شدن و راه یافتن انسان به عالم علوی می شود. هر چیزی را می باید از دست داد تا همه چیز را به دست آورد. معنای حکمتی که آتش به فرد می آموزد، روشن است: «پس از آنکه به ترفند و مهارت، از راه عشق یا به تندی و خشونت، همه چیز به دست آوردی، می باید همه را وانهی و خود را نیست کنی.» (باشلار، ۱۳۶۴: ۸۸)

نتیجه گیری

باشلار بر این است که کلام شاعرانه از چهار عنصر مادی پدید می آید و روشنگر وجودی است که همزمان با بیان شاعرانه دیده می شود. عناصر اربعه در داستان سیاوش، کاربرد ویژه ای دارد. آب، ابر، آبگون، آب چهر، باد، خاک و... از جمله واژه هایی هستند که در این داستان نمود دارند؛ اما محور اصلی داستان و پررنگ ترین عنصر آن، آتش است. باشلار با استناد به تصاویر ادبی می کوشد نگرشی عینی به تخیل خلاق داشته باشد و با استناد به تصویرهای ادبی آنها را با معیار اسطوره بسنجد. تحلیل تصاویر غالب در هر اثر ادبی به یک اسطوره محوری می رسد و این موضوع سرنخی برای تحلیل عقده موجود در اثر ادبی خواهد بود. به بیانی دیگر، عناصر چهارگانه در کارکردهای اسطوره، جوهری دوگانه دارند و این قانون طبیعت است برای رسیدن به اتحاد کامل با خداوند. آنجا دیگر دوگانگی نیست. آتش اگرچه ویرانگر است و سبب نابودی گنهکار می شود؛ رمز جاودانگی نیز

دوگانه و متضاد منسوب به آتش یعنی شور حیات و سودای مرگ با هم پیوسته‌اند. آتش از یک طرف رمز گناه و شر است و از سوی دیگر، نماد پاکی و تطهیرکنندگی است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل واژه)

۴. اسب که در زندگی قومی بیابانگرد با اقتصاد شبانی نقشی بزرگ داشت پس از ماندگار شدن آنان در این سرزمین، همچنان در صلح و جنگ دست‌افزار ناگزیر زیستن بود. نام‌های بزرگان که با کلمه اسب ترکیب شده، نشان از منزلتی است که این حیوان در واقعیت و خیال داشته است. سیاوش به معنای «دارنده اسب سیاه» خود، یکی از این نام‌هاست (مسکوب، ۱۳۵۰: ۱۶۱). سیاوش اسب و سپس سوار است. آنگاه از حد سوار (شاه) هم بالاتر می‌رود، جای یکی از خدایان هندواروپایی را می‌گیرد و نیرومندترین خدای آسیای مرکزی می‌شود. (حضور، ۱۳۷۸: ۴۳)

۵. آتش در ایران باستان یکی از گونه‌های «ور» به‌شمار می‌آید. «ور» از واژه اوستایی «ورنگه» مشتق شده و در اوستا و پارسی باستان به معنای بازشناختن، اعتقاد داشتن و باور کردن است و کلمه واور پهلوی و باور فارسی نیز از همین ریشه اشتقاق یافته است (معین، ۱۳۶۳: ۱۷۷/۱). در بخش بیست‌ودوم گزیده‌های زادسپرم از سه آزمون دینی یاد شده است. گذر از آتش، ریختن فلز گداخته بر سینه و بریدن شکم با کار، این سه آزمون هستند. (بهار، ۱۳۶۲: ۲۰۶)

منابع

اسفندی، اسفندیار؛ غلامی، فاطمه (۱۳۸۶). «تشریح دوگانگی نماد آتش در آیین زرتشتی»، مجله پژوهش زبان‌های خارجی. شماره ۳۸.

باشلار، گاستون (۱۳۶۴). *روانکاوی آتش*. ترجمه جلال ستاری. تهران: انتشارات توس.

_____ (۱۳۷۷). *شعله شمع*. ترجمه جلال

ادری (Adri) به معنی شعله است و صفت خدای آتش که آگنی (Agni) نامیده می‌شود، نیز به کار رفته است. این عنصر که از میان عناصر چهارگانه (آب، خاک، باد و آتش) از همه لطیف‌تر و سودمندتر است، از دیرباز مورد توجه اقوام و ملل بوده و در غالب ادیان آریایی دارای اعتبار و اهمیت خاص بوده است. (یاحقی، ۱۳۷۵: ۳۱)

۲. نمادگرایی منفی آتش از آنجا ناشی می‌شود که اهریمن در آغاز آفرینش بر همه آفریده‌ها و از جمله آتش، تاخت و آنها را آلوده کرد. دودی که همراه آتش است، اثری از همین آلودگی است. (بهار، ۱۳۶۲: ۵۶)

۳. باشلار در کتاب *روانکاوی آتش* عقده‌هایی را کشف کرد از قبیل: عقده پرومته (عقده ادیب حیات عقلانی آدمی)، آپدوکل (معجونی که در آن عشق به آتش و تس از آن به هم آمیخته‌اند)، نوالیس (گرایش شوق-مندان به آتشی که از راه مالش پدید آمده است)، هوفمن (سمند در شعله‌های آتش) (باشلار، ۱۳۶۴: ۳۰-۳۳).

اباذقلس: از فیلسوفان یونان قدیم در سده پنجم (ق.م) است. او جهان را ترکیبی از عناصر چهارگانه آب، باد، خاک و آتش می‌دانست و جمع و تفریق عناصر را که مایه کون و فساد عالم است، نتیجه مهر و کین می‌خواند؛ و اعتقاد داشت که این بنا به شرایط خود، گاه غالب و گاه نیز مغلوب می‌شوند. هرگاه مهر غلبه دارد جمعیت بر پریشانی برتری می‌یابد و چون کین چیره شود، تفرقه شدت می‌یابد و دوره‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم، دوره غلبه کین و پریشانی است و دنیا در حقیقت، زندان روح و کیفر گناهان اوست.

عقده آپدوکل (Empebocle): آپدوکل نخستین فیلسوفی بوده که خودش را به درون کوه آتشفشان امپا پرتاب کرد. او معتقد است صفات

- ستاری. تهران: انتشارات توس.
- _____ (۱۳۸۳). معرفت‌شناسی. دومینیک لوکور (گردآورنده). ترجمه جلال ستاری. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی با همکاری مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها.
- بهار، مهرداد (۱۳۶۲). پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: انتشارات طوس.
- پورداد، ابراهیم (۲۵۳۶ [۱۳۵۶]). یشت‌ها. به کوشش بهرام فره‌وشی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پیر بابار، ژان (۱۳۷۶). رمزپردازی آتش. ترجمه جلال ستاری. تهران: نشر مرکز. چاپ اول.
- حصوری، علی (۱۳۷۸). سیاوشان. تهران: نشر چشمه.
- خطیبی بلخی، محمدبن حسین (۱۳۴۲). معارف بهاء ولد. به اهتمام بدیع‌الزمان فروزانفر. ۲ جلد. ج ۱. چاپ دوم. تهران: انتشارات طهوری.
- دادور، ابوالقاسم؛ منصوری، الهام (۱۳۸۵). درآمدی بر اسطوره‌ها و نمادهای ایران و هند در عهد باستان. تهران: دانشگاه الزهرا با همکاری انتشارات کلهر.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). لغت‌نامه. زیر نظر محمد معین. جعفر شهیدی. [ویرایش سوم]. لغت‌نامه دهخدا. تهران: دانشگاه تهران.
- رحیمی، مصطفی (۱۳۷۱). سیاوش بر آتش؛ تحلیلی از داستان‌های فریدون. کاووس. سیاوش. کیخسرو براساس شاهنامه فردوسی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- رضایی، عبدالعظیم (۱۳۷۸). پیشینه ایرانیان (از باستان تا انقراض ساسانیان). تهران: انتشارات دُر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۲). شاهنامه. (از روی چاپ مسکو). زیر نظر سعید حمیدیان. ۴-۹ مجلد. ج ۳-۱. تهران: قطره.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۷۰). مازهای راز (جستارهایی در شاهنامه). تهران: نشر مرکز.
- گزیده‌های زادسپرم (۱۳۶۶). مترجم و مصحح: محمدتقی راشد محصل. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- لچت، جان (۱۳۷۷). پنجاه متفکر بزرگ معاصر (از ساختارگرایی تا پساامدرنیته). ترجمه محسن حکیمی. تهران: خجسته.
- مسکوب، شاهرخ (۱۳۵۰). سوگ سیاوش (در مرگ و رستاخیز). تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- معین، محمد (۱۳۶۳). مزدیسنا و ادب فارسی. ۲ جلد. ج ۱. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- واحددوست، مهوش (۱۳۷۹). نهادهای اساطیری در شاهنامه فردوسی. تهران: سروش.
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۷۵). فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی. چاپ دوم. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با همکاری سروش (انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران).



پروپوزیشن گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی